

مقالاتی که در این دفتر گرد آمده است از ابتدا به این قصد نوشته نشده است که فصول یک کتاب باشند اما همه بهم پیوسته اند و جزئی از یک طرحند یا بهتر بگویم در حکم تمهید مقدمه-ای برای پاسخ دادن به این پرسشند که در سیر تاریخ ما از کجا آمده ایم و به کجا رسیده ایم و چه امکانهائی داریم و به کجا می خواهیم برویم. اگر در این مقالات به سیاست، توسعه و تاریخ و تجدید پرداخته ام، قصد تتبع در تاریخ و علوم سیاسی نداشته ام و درس تاریخ و سیاست نداده ام. پیداست که یک معلّم و دانشگاهی، تتبع و پژوهش و تدریس و تحقیق را ناچیز نمی شمارد و از آنها رو نمی گرداند چنانکه خود من گاهی تتبع کرده ام و بیش از پنجاه سال در مدارس و دانشگاهها درس داده ام اما معمولاً آنچه می نویسم تتبع و پژوهش نیست به این جهت با اینکه برای نوشتن و در هنگام نوشتن به کتب و مقالات بسیار مراجعه می کنم، خود را ملزم به ذکر مأخذ نمی دانم و لزومی نمی بینم که برای اثبات نظر خود به اقوال و آراء دیگران استناد کنم. استناد به کتب و آثار و مقالات موجود، روش مناسب و لازم برای مطالعات تاریخی و ادبی و حقوقی است اما در علوم، ریاضی و فیزیک و زیست شناسی و شیمی و حتی در علوم انسانی استناد کمتر مورد پیدا می کند. وقتی کسی می خواهد بداند که مثلاً کشور ما در اقتصاد جهانی یا در علم و پژوهش چه جایگاهی دارد، قهرماً باید به آمارها رجوع کند اما در تحلیل و نتیجه گیری، استناد دیگر وجهی ندارد. همه علوم در جوهر و باطن خود و در آغاز، تجربی اند زیرا تا زمانی که یک تجربه درونی دانشمند را به علم و به مسئله علمی متوجه نسازد، پرسشی ندارد و نمی داند به کدام سو باید برود. در مرحله دوم، علم به علم عقلی و نقلی تقسیم می شود. هر یک از علوم عقلی و نقلی هم یا عملی اند یا نظری (هرچند که هیچ علمی نظری صرف یا عملی صرف نیست، در بعضی از علوم وجه نظری غالب است و در بعضی دیگر وجه عملی). علوم عقلی نظری را نیز می-توان به ریاضیات و علوم تجربی و علوم تاریخی تقسیم کرد. مراد از علوم تاریخی، صرف تاریخ-نگاری نیست بلکه جلوه های تاریخی را لااقل در مقدمه همه علوم می توان یافت. در این بخش از علوم عقلی نظری و در علوم نقلی عملی، استناد و ذکر اسناد و مأخذ ضروری است اما اخیراً در بعضی گزارش های آزمایشگاهی (که این گزارش ها احیاناً به عنوان مقاله در مجلات بین المللی چاپ می شوند) کسانی که یک آزمایش را دنبال می کنند، به کار همکار یا سلف خود استناد می-کنند و این استناد به عنوان مللک و میزان علمی بودن و معتبر بودن گزارش ذکر می شود. در مسائل تاریخی و انسانی، متفکران و محققان می توانند با یکدیگر همزیان باشند و تجربه یکدیگر را درک کنند اما در این وضع نه ضرورت دارد که یکی به تجربه دیگری استناد کند و نه این استناد وجهی یا ضرورتی دارد. خواننده گرامی اگر می بیند که من به کتابها و مقالات بزرگان و صاحب نظران فلسفه و تاریخ و سیاست استناد نکرده ام، به این معنی نیست که بدون مطالعه و بی-خبر از تحقیقاتی که دیگران کرده اند، قلم به دست گرفته و چیزی از سر خودرایی نوشته ام. درباره سیاست و تاریخ، کتابها و مقالات بسیار در جهان نوشته شده است اما کسی که بخواهد درباره زندگی و سیاست در یک منطقه از جهان چیزی بنویسد، منابع و مأخذش تاریخ آن منطقه و کارنامه حکومتها و وضع روحی و فکری و اخلاقی مردم است. او باید در زبان و گفتار غالب و در حوادث و وقایعی که اتفاق می افتد و در تصمیم هایی که گرفته می شود، تأمل کند ولی اینها چیزهایی نیست که مستند نویسنده قرار گیرد. یافت علمی و حتی آزمودن و ردّ و اثبات او به استناد نیاز ندارد. تسرّی حکم چیزی به چیزی از سنخ و جنس دیگر، در شأن اهل دانش و خرد نیست اما در جایی که تفکّر نیست و آن را جدّی نمی گیرند چه بسا مشتعلان به علم هم گاهی گمان می کنند که هر چه نوشته می شود، باید از منبع و مأخذی اخذ شده باشد و به این جهت به هر کتابی که نگاه می کنند، می گویند کتاب نامه و مأخذ و منابع چیست و کجاست؟ اتفاقاً یکی از مسائلی که در این مقالات به آن اندیشیده ام، درنیافتن تفاوت میان چیزها و اطلاق یک حکم جزئی یا کمتر کلّی بر همه چیز است. کار این اشتباه گاهی به جایی می کشد که یک پژوهشگر درباره همه دانش ها با مللکها و موازین دانش خود حکم می کند چنانکه ممکن است یک معدن شناس گمان کند که همه علوم باید نظیر معدن شناسی باشد و آمارشناس وقتی به کتاب تاریخ و فلسفه نگاه می کند چه بسا اعتراض کند که آمار و ارقامش کجا رفته است. اگر از علوم انسانی مثل نیاوردم و جهش اینست که دانشمندان علوم انسانی معمولاً صورت و روش علم خود را مللک حکم درباره علوم دیگر قرار نمی دهند و به علوم دیگر با نظر تخفیف نگاه نمی کنند ولی در جهان رو به توسعه این علوم چندان قوّت ندارد که بتواند در تعیین حدود و جایگاه چیزها دخالت کند و با تدوین برنامه آموزش و پژوهش

از اشتباهی که احیاناً برای دانشمندان در شناخت حدود هر دانش پیش می آید، جلوگیری کند. مثال بارز این اشتباه، سپردن کار مدیریت علم و پژوهش به کسانی است که از تاریخ علم و علوم انسانی و شرایط مادی و اخلاقی توسعه پژوهش کمتر اطلاع دارند و شاید بعضی از آنها فکر می کنند که مثلاً مورخ یا جامعه شناس هم اگر می خواهد دانشمند باشد، باید به همان پژوهش هایی که اصحاب علوم تجربی و مهندسی به آن می پردازند، پردازد. کسی که بخواند مثلاً این وضع علم را نشان دهد، مأخذ و مدارک از کجا بیاورد؟ اینها که در جایی ثبت نشده و پیش از این مطرح نبوده است. اگر بگویند موارد و مثالها را باید گفت می گویم این موارد چندان شایع است که ذکر خلاف و نقض آنها بسیار دشوار است و اگر مورد نقض و خلاف یافت شود، در زمره استثناها و نوادر است. در کشور ما علوم انسانی و حتی فلسفه با سابقه طولانیست، در جای مناسب شأن خود قرار ندارند. در مورد وضع و مقام دانش های دیگر هم مطالعه و تحقیق دقیقی صورت نگرفته است اما اگر دانشمندان رشته های دیگر بی آنکه به کار و بار خود بیندیشند و به جای اینکه ببینند خود برای علم کشور چه کرده اند، با نظر تخفیف به علوم انسانی بنگرند، کاری خلاف شأن دانشمندی کرده اند ولی این خلاف کم و بیش اینجا و آنجا -المبته بدون غرض- صورت می گیرد و در ذهن کسانی این توهم قوت گرفته است که در رشته های مختلف علوم و مهندسی پیشرفتهای مهم حاصل شده است و اگر نقصی در کارنامه علم کشور وجود دارد، از ناحیه علوم انسانی است. کاهش پژوهش و تحقیقی انجام می شد تا بدانیم از آن جانب چه کارهای مهمی صورت گرفته و از پژوهش های شیمی دانه و داروسازان و مهندسان پژوهشگر که مقالات خوبی هم در مجلات بین المللی نوشته اند، چه فوایدی به صنعت و توسعه علمی- صنعتی کشور رسیده است. در این صورت چه بسا که نظرها در مورد علوم انسانی تعدیل شود. من قبلاً اعتراف کردم که در بخش علوم انسانی و فلسفه، نقص ها وضعف هایی هست اما فقر و ضعف بزرگتر در نظر کلی ما به علم و مخصوصاً به علوم انسانی ظاهر می شود. اگر گفته شود که در مسائل علوم انسانی تحقیق مهمی نکرده ایم که جایی در علم جهانی داشته باشد، نباید به دفاع و توجیه پرداخت بلکه باید پرسید که دانشمندان رشته های دیگر در پیشبرد علم کشور و جهان چه کرده اند و چرا اینهمه به مقاله نویسی و مقاله سازی اهمیت داده می شود و از آنهایی که در کار توسعه کشور مؤثر بوده اند، هیچ نامی در میان نیست و اگر نامشان هم در جایی بیاید، می-گویند اینها که مقاله در مجلات معتبر نوشته اند. وقتی یک مهندس برای رسیدن به مقام عالی استادی باید مقاله در فلان مجله داشته باشد و تنها ملاک شایستگی اش داشتن مقاله است، او دیگر در حقیقت یک مهندس نیست بلکه مقاله نویس و پژوهشگر است و در این صورت باید دید که پژوهشش در کجا به چه کار می آید. دانش عصر ما کار دانشمندان متفردی نیست که بی خبر از دیگران به سلیقه خود پژوهش کنند بلکه علم، یک سیستم بهم پیوسته است. علم با پراکندگی پیش نمی رود به این جهت اگر هنوز جایگاه علوم و توقعی که از علم داریم معین نیست، باید برای آن فکری کرد. نوشتن مقاله کار خوبی است اما مقاله نویسی را بجای نظم و نظام علمی نمی-توان گذاشت و اگر چنین کنیم، در حقیقت پراکندگی را پوشانده ایم. البته این آشفتگی و خلط مطالب و وظایف را به کوتاهی اشخاص و گروهها در انجام وظایفشان نباید نسبت داد بلکه از آثار و اوصاف جهانی است که باید با طراحی ساخته شود. در جهان توسعه نیافته نه فقط مورخ و جامعه-شناس در پژوهش های خود با موانع روحی و اخلاقی و مادی مواجه می شوند بلکه علمای رشته-های دیگر هم کمتر به پژوهش هایی که جایی در نظام علم کشور داشته باشد، می پردازند. از میان ایشان کسانی که توفیق بیشتر دارند، در انزوای علمی مقاله نویس می شوند و با اینکه می توانستند در عداد دانشمندان بزرگ جهان قرار گیرند، به عادت نوشتن مقالات معمولی خو می کنند و در کتابخانه و پشت میز اینترنت به کار نه چندان پرزحمت مقاله نویسی می پردازند اما بی بهره گانشان برای اینکه بی بهرگی و اعراض خود از علم را توجیه کنند، احیاناً قیافه فیلسوف مآب می گیرند و با لحن مطمئن و ساختگی حرفهای توخالی درباره جامعه و آینده و علم و پژوهش و هر چیز دیگر می گویند و هیچکس به آنها نمی گوید چرا در کاری که صلاحیت ندارند، دخالت می کنند و نمی-روند کشتک خودشان را بسایند. آیا این سخنان را باید با رجوع به اسناد اثبات کرد؟ من که چیزی را اثبات نکرده ام که دلیل و سند بیاورم. من یک داعیه را نفی کرده ام. مدعی اگر شاهد و بی-نه و قرینه و دلیلی دارد، آنها را پیش آورد و مدعی خود را اثبات کند. چیز دیگری که ما نمی خواهیم به آن توجه کنیم و از ابتدای تاریخ تجددمآبی مان بسیار کم به آن توجه داشته ایم و این توجه کم در طول زمان کمتر شده و به هیچ رسیده است، مشروط بودن توسعه علمی و حتی اقتصادی و اجتماعی به درک تاریخی و طرح مسائل و شناخت امکانها و تواناییها و نیازمندیهاست. این درک، درک

صاحب‌نظران - و نه متخصصان- است. پژوهشگران و دانشمندان متخصص به کارهای تحقیقی خود می‌پردازند و در کار دانش‌های دیگر دخالت نمی‌کنند و معمولاً داعیه طراحی برنامه توسعه علم و تکنولوژی هم ندارند. این برنامه ریزی، کار اهل سیاست و مدیران اقتصاد و بازرگانی و اقتصاددانان و جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان و دانشمندان و آشنایان به امکانات علمی و فنی کشور و باخبران از شرایط روحی و اخلاقی مردم است. همین جاست که به نظر من سیاست و تاریخ به هم می‌رسند. مردم کشورهای جهان سوم و رو به توسعه یا توسعه نیافته آرزو دارند که به مرحله توسعه یعنی صورت تاریخی کنونی کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی و ژاپن برسند. سیاست، ظاهرترین و مدعی‌ترین عامل تحقق این وضع است. معمولاً حکومتها می‌پندارند که به آسانی از عهده این مهم بر می‌آیند و حتی وقتی دوران قدرتشان بسر می‌آید، حتی اگر از عهده اجرای برنامه توسعه برنیامده باشند، نمی‌پذیرند که شکست خورده‌اند و از خود نیز نمی‌پرسند که آیا به مقصدی که می‌خواستند رسیده‌اند و اگر نرسیده‌اند، مانع راه و کارشان چه بوده است و اگر از ایشان پرسیده شود که چرا موفق نبوده‌اند، چه بسا سخنان و اقدامات مشخص و گروهها و بعضی موانع عرضی و اتفاقی را در شکست خود دخیل می‌دانند و این بدان جهت است که امکانات و شرایط تاریخی کمتر به حساب می‌آید و این گمان، غالب و شایع است که همیشه در همه جا همه کار می‌توان کرد و اگر کاری انجام نشده است، دیگران مانع شده‌اند یا عواملان، لیاقت شخصی نداشته‌اند. بی‌تردید مخالفتها و موافقتها و لیاقتها و بی‌لیاقتی‌ها در جریان امور اثر دارد اما کارهایی هست که از عهده هیچ مدیر لایقی بر نمی‌آید و لازم نیست کسی با اجرای آن مخالفت کند زیرا کاری که در حدود امکانات تاریخی نباشد، مخالفت و موافقت با آن بی‌وجه و بی‌معنی و بی‌اثر است و اگر امکانات به درستی درک نشود فرقی نمی‌کند که مدیران لایق باشند یا بی‌لیاقت زیرا لایق وقتی لایق است که بدانند چه می‌توانند و چه باید بکنند و در چایی که نمی‌دانند چه باید بکنند، لیاقتهای بالقوه تباه می‌شود. درست است که تاریخ با فعل اختیاری آدمیان قوام می‌یابد و افعال سیاسی نیز در زمره افعال اختیاری است اما توجه کنیم که بسیاری فعل‌های اختیاری آدمیان ربطی به تاریخ ندارد و چه بسا که اگر سیاستمداران به آن فعلها اقبال کنند، وقت تاریخ را تلف می‌کنند و چوب لای چرخ آن می‌گذارند. امتیاز سیاستمدار شایسته اینست که به افعال ممکن مناسب و بایسته رو می‌کند. هر دورانی از تاریخ امکانات و غایاتی دارد. سیاست در صورتی در طریق تحقق تاریخ سیر می‌کند که به امکان‌های متناظر با غایات نظر داشته باشد اما اگر زمان و امکان‌های آن شناخته نشود چه بسا که استعدادها و توانائیها و فرصت‌ها با پیروی از اوهام و بلهوسی‌ها، تباه و تلف شود. ملاحظه می‌فرمایید که نه فقط سیاست و تاریخ در این دفتر به معنای متداول و مشهور در نظر گرفته نشده است، من حتی قصد بیان ماهیت سیاست و گزارش حوادث تاریخی یا بیان حقیقت تاریخ هم نداشته‌ام بلکه تاریخ و سیاست را در نسبت با یکدیگر دیده‌ام. تاریخ تحقق تدریجی امکانهایی است که در افق زندگی مردمان ظاهر می‌شود و سیاست آزاد و موفق، آن امکانات را در می‌یابد و در تحقق آنها می‌کوشد. تاریخ جهان متجدد و متجددمآب را با نظر به امکانات آنها می‌توان درک کرد. این دو جهان گرچه از یک جنسند اما از حیث مرتبه با هم تفاوت دارند. در جهان توسعه یافته و متجدد از قرن‌ها پیش امکان‌هایی وجود داشته و به تدریج تحقق یافته است و با نظر به این جهان است که مردم همه مناطق روی زمین فکر می‌کنند آن امکانات در همه جا همواره و به آسانی متحقق می‌شود پس جهان توسعه نیافته با اینکه واقعیت جهان متجدد را پیش روی خود دارد، افق روشنی فراروی خود نمی‌بیند یا افق پیش رویش، افق فروبسته جهان متجدد است پس برخلاف درک عادی و متداول، راه توسعه، راه روشن و هموار نیست منتهی مردم جهان پیوسته در همه جا می‌بینند و می‌شنوند که چه چیزها در جهان متجدد متحقق شده است و هر جا که باد تجدد وزیده باشد، مردمش طالب دستاوردهای تازه تجدیدند. در این وضع مصرف زدگی، آنها مشکلات پیمودن راه تجدد را در نظر نمی‌آورند و می‌پندارند که راه طی شده تجدد را می‌توانند با شتاب طی کنند ولی در حقیقت چنین نیست و تجربه تاریخی هم با این پندار منافات دارد و عجیب آنکه تجربه شکست جهان توسعه نیافته و در حال توسعه، خویش بینی نسبت به تحقق طرحهای نیندیشیده را کاهش نداده است و کمتر می‌پرسند که راستی چرا نتیجه و حاصل دهها سال برنامه ریزی ناچیز بوده است. تقدیر جهان توسعه نیافته، قرار داشتن و بودن در میان دو تاریخ است. باشندگان این وادی سرگردانی، قدیم و جدید و سنت و تجدد را در کنار هم دارند بی‌آنکه میان آنها پیوند و نسبتی وجود داشته باشد و یکی با دیگری وفاق یا تعارض پیدا کند. شاید وجه این تباین بدون تراحم، بی‌نیرو شدن هر یک از عناصر قدیم و جدید باشد. وقتی دو شیء جامد و محدود و بسته و فاقد نیروی درونی

و بی ارتباط با بیرون در کنار هم قرار گیرند، آسپیی به هم نمی رسانند و جای یکدیگر را تنگ نمی کنند. ظاهراً این وضع باید وضع خوبی باشد زیرا جمع کردن جدید و قدیم و قرار دادن روح و معنی در کنار ماده و زندگی مادی می تواند راه حل مشکلی باشد که آن را از آثار و نتایج تاریخ جدید غربی می دانند ولی اگر قرار باشد که از این کنار هم قرار گرفتن نتیجه ای حاصل نشود یا مثلاً اثر روح بر ماده سطحی باشد و ماده نیز بی صورت باقی بماند، هیچ مشکلی حل نمی شود.

عیب بزرگ این وضع ظاهراً خوب این است که اقتضای کنشش و کوشش چندان ندارد و مقصد چندان نزدیک می نماید که همه می پندارند خیلی زود به آنجا می توان رسید. در این شرایط است که تکلیف سیاست دشوار می شود؟ سیاست نباید مفتون صورت های رؤیایی و وهمی شود بلکه باید از میان تصمیم ها و اقدامهای ممکن، تحقق امکان هایی را به عهده گیرد که جزئی از تاریخ آینده اند و طرح آینده را می سازند. در این صورت سیاست با تاریخ همراه می شود و حتی این دو یکی می شوند. مراد این نیست که تاریخ، سیر مکانیکی دارد و سیاستمداران، مهندسان این سیر و ساخت و سازند. برای اینکه سوء تفاهم نشود تصریح می کنم که به نظر من جامعه و آینده از جنس مکانیسمی که با نقشه دقیق ریاضی طراحی شده باشد، نیستند و چنان نیست که بتوان اجزاء آنها را از پیش فراهم کرد و به هم متصل ساخت. تاریخ را اشخاص طراحی نمی کنند بلکه اهل نظر و بصیرت طرح آن را از دور می بینند و به سمت آن می روند و البته هرچه نزدیک تر می شوند، طرح در نظریشان روشن تر و طی مسیر، آسان تر می شود. در این مسیر همواره خطر اشتباه و انحراف و پوشیده و ناپیدا شدن طرح آینده وجود دارد یعنی تاریخ سیر تدریجی یکنواخت روی یک خط مستقیم نیست و سرعت بسط آن هم در هر جا و هر زمان متفاوت است زیرا افق تاریخی در همه جا یکسان ظاهر نمی شود و با پوشیدگی و آشکارگی افق ها، مسیر زندگی اقوام به اینسو و آنسو یا به چپ و راست مایل می شود و انحراف ها و سکون ها در تاریخ پیش می آید. سیاستمداران بسته به اینکه افق جهانیشان گشوده یا فرو بسته است، صاحب تدبیر و توانایی یا بی تدبیر و ناتوان می شوند یا درست بگوئیم جهانی که افق باز دارد، اهل آن راه خود را بهتر پیدا می کنند و آنجا که افق تیره باشد، راه نیز پیدا نیست. اینست که کشورها و ملتها در همه جا همراه نیستند و با هم سیر نمی کنند. آنچه گفته شد برای روشن کردن مضمون مقالات این دفتر نبود بلکه می خواستم خواننده بداند که تاریخ و سیاست به معنی متداول و شایع آن منظور نظر نبوده است. من می خواسته ام جهانی را که در آن بسر می بریم، تا آنجا که می توانم بشناسم و بدانم که در شرایط کنونی چه باید کرد و چه می توان کرد و از کارهایی که شده است، کدام ها بیهوده و بی وجه بوده و چه کارهایی می بایست بشود که نشده است و چرا نشده است یا نمی شود. شاید گمان کنند که پرداختن به سیاست و تاریخ با چنین نگاهی یک وجهه نظر سیاسی است یا لااقل در معرض این خطر است که در خدمت ایدئولوژی قرار گیرد. گمان می کنم کسی که این دفتر را می خواند پی می برد که در هیچ جا نویسنده قصد موافقت یا مخالفت با هیچ سیاستی نداشته است. اصلاً اینجا مسئله این نیست که کدام سیاست خوبست و در کدام راه باید رفت و چه کارها نباید کرد. من مشکل سیاست و سیاستمداران جهان در راه توسعه را به تدبیر و لیاقت اشخاص یا بی لیاقتی و بی تدبیری و حتی به حسن نیت و سوء نیت آنان هم بر نگردانده ام. هرچند که مورخان نمی توانند این امور را نادیده بگیرند اما اگر در جایی و دورانی ضعف و خیانت غلبه دارد و صاحبان سوء نیت مجال پیش بردن اغراض خود را به آسانی پیدا می کنند، باید به فکر شرایطی بود که فساد به آسانی در آن راه نیابد و البته تغییر شرایط، کاری بسیار دشوار است. مشکل سیاست در جهان رو به توسعه و توسعه نیافته، مشکل تاریخی است. ما معمولاً وقتی تعابیری مثل مشکل تاریخی به گوشمان می خورد، آن را به معنی میراث بد گذشتگان می گیریم و می پنداریم چون آنها قصور و تقصیر کرده اند، مشکلات روبهم انباشته شده و حل و رفع آنها اگر ممکن باشد، کوشش فوق العاده می خواهد. در این تردید نیست که در جهان رو به توسعه از ابتدای برخورد با تجدد، بی تدبیری و ناتوانی و خیانت های پی در پی و فراوان واقع شده است ولی مشکل کنونی نتیجه این ضعف ها و خیانتها نیست بلکه در پی آنها آمده و تکرار شده است و به عبارت دیگر مشکل امروز کم و بیش همان مشکل دیروز است. مشکل تاریخی، میراث گذشته نیست اما ریشه اش را در گذشته می توان پیدا کرد. تجدد وقتی در جهان منتشر شد چنانکه باید درک نشد که چیست و چون درک نشد مواجهه

با آن هم با درک و دانایی صورت نگرفت. این مواجهه در حقیقت مواجهه سیاسی بود و اهل سیاست در مواجهه با تاریخ غربی صرفاً به ظاهر آن نظر کردند و از میان ظواهر در طلب چیزهایی برآمدند که نیاز سیاسی و نفسانی به آن داشتند یا پیدا کردند. پیداست که فلسفه و هنر و علم در عداد مایحتاج سیاست نیست اما چون بنظر می‌رسد که ساختن وسایل تکنیک بر اثر تحوّل علمی و بر مبنای علم صورت گرفته است، علم به عنوان وسیله یا طریق رسیدن به ابزارهای تکنیک منظور نظر قرار گرفته است. با این نگاه، علم جدید چنانکه باید در جهان توسعه نیافته قوام پیدا نکرد و در زمین ریشه نداشتند و حتی از صد سال و صد و پنجاه سال آموزش جدید، نتیجه چندان عاید نشد. در کشور ما در حدود پنجاه سال پیش این فکر پدید آمد که آموزش علوم کافی نیست و علم با پژوهش پیشرفت می‌کند اما تا پژوهش در جایی پا بگیرد، معمولاً ده بیست سال طول می‌کشد و صرف گذشت این مدت هم کافی نیست بلکه آمادگی برای پژوهش و وجود پژوهشگران و نیز برنامه پژوهش شرط است. پژوهش اگر تقلید یا تمرین پژوهش باشد و با آن مسئله‌ای حل نشود، مایه پیشرفت علم نمی‌شود. اگر از ابتدای راه پژوهش بنا را بر این بگذارند که به مسائل نیندیشند و بیشتر با تفنّن یا شبیه‌سازی مسائل از روی مسائل طرح شده در جهان دانش به استقبال پژوهش بروند، از این طریق طرفی بر نمی‌بندند. در شرایط کنونی آشنا بودن با راهی که جهان توسعه نیافته پیموده است، ضرورت دارد اما نباید پنداشت که این راه همچنان گشوده مانده است و همه کشورها می‌توانند در این راه آماده و هموار و امن به سوی مقصد بتازند و راهی را که در طی سیصد سال با کوشش و مجاهده علمی گشوده شده است، چند ساله بپیمایند. راه تاریخ، پشت سر مسافر گشوده نمی‌ماند و آن را صرفاً با نظر تاریخی و مطالعه در آثار پویندگان راه و اوصافی که از آن شده است، می‌توان شناخت. عبارت دیگر راه یابی و راه سازی را می‌توان از پیشروان آموخت اما پا جای پای آنان نمی‌توان گذاشت و آنها که چشمشان به حرکات دیگران است و آن حرکات را تقلید می‌کنند، مخصوصاً اگر راه را گشوده بدانند، ممکن است دیوار روبرویشان را نبینند و سریشان به دیوار بخورد. اینجا سیاست اگر با تاریخ آشنا باشد حتی اگر تاریخ برایش راهگشایی نکند، موجب می‌شود که جانب احتیاط نگاه داشته شود. تکرار می‌کنم که در زمان ما سیاست پیشرفت بدون درک تاریخی سیاست نیست و به این جهت سخن جدّ در مورد سیاست ناگزیر مبتنی بر ادراک تاریخی است. در شرایط تاریخی کنونی سه سیاست را می‌توان در نظر آورد. اول سیاست غالب و جاری در بیشتر کشورهای توسعه نیافته و رو به توسعه که سیاست تقلید است. دوم سیاستی که می‌کوشد راه پیشرفت را با مطالعه و تدبّر پیش ببرد. این سیاست نادر است و بالآخره سیاست سوم که هنوز در حدّ امکان است، سیاست مستقل از سیاست چهارصد ساله غربی است. این سیاست اگر در راه فعلیت باشد باید از طریق نفوذ و رسوخ در اعماق سیاست جهان متجدد راه خود را بگشاید و پیش ببرد. درباره این سیاست اکنون بیش از این نمی‌گوئیم و به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که این سیاست هرچه باشد، باید مسبوق به سیاست دوم باشد پس به سیاست دوم بیدیشیم. یافتن این سیاست موکول و موقوف به درک موقع و مقامی است که اکنون در آن قرار داریم. این موقع و مقام نسبتی با گذشته دارد و با رجوع به کارنامه گذشته فهمیده می‌شود. البته کسی که به گذشته رجوع می‌کند، به آینده نظر دارد و متناسب با این نظر است که گذشته را در می‌یابد. زمان تقسیم به گذشته و حال و آینده نمی‌شود. زمان همان آینده است. گذشته هم در سایه آینده روشن می‌شود. تنها آنکه فردا و پس فردا دارد، به حافظه نیازمند است و به آن رجوع می‌کند ولی اگر فردایی نباشد، دیروز هم گذشته و از میان رفته است. تاریخ و سیاست با قدم گذاشتن در راه آینده به هم پیوند می‌خورند و راهگشا و کارساز می‌شوند.

نکته دیگری هم بگویم و سخن کوتاه کنم. لحن نوشته من معمولاً خوش بینانه نیست اما راه برای بدبینی هم باز نمی‌کند. قضیه این است که ما گاهی مشکل را سهل می‌انگاریم. این سهل‌انگاری بد است. بدبینی نسبت به روش سهل انگاران می‌تواند مقدمه اصلاح بینش و فراهم آوردن مقدمات و شرایط درک درست و عمل مناسب باشد و تا این مقدمات و شرایط فراهم نشود، خوش بینی چه جایی دارد؟ نکته‌ای که در مورد خوش بینی و بدبینی غالباً فراموش می‌شود این است که خوش بینی و بدبینی در همه جا یک حکم ندارد. این هر دو صورتهای خاص دارند و در جایگاه خود معنی پیدا می‌کنند چنانکه می‌

توان در عالم نظر خویش بین بود و مثلاً جهان موجود را بهترین عالم ممکن دانست اما در عمل و سیاست و اخلاق خویش بین نبود مثلاً لایب نیتس در فلسفه مثال خویش بینی است اما خویش بینی فلسفی او در اخلاقش ظهوری نداشت. ولتر که در سیاست و بینش سیاسی خوشبین بود، با خویش بینی مابعدالطبیعی لایب نیتس مخالفت کرد. ارنست رنان در نظر خویش بین و در اخلاق بدبین بود و شاید بتوان راسل را از این حیث نقطه مقابل او دانست پس وقتی از خویش بینی و بدبینی می گوئیم، باید منظر و مبداء و مقام آن را در نظر آوریم. اهل سیاست باید خویش بین باشند اما خویش بینی بی حد و حساب نسبت به سیاست و توانائیهای آن اگر با چشم پوشیدن از شرایط و لوازم سیاست و عمل سیاسی باشد، ممکن است مایه غفلت از دشواری ها شود و مجال اهمال و لالاییگری و غرور را بسط دهد. من کوشیده ام دشواری های راه را بینم و نشان دهم. اگر دیدن و شناختن مشکلات کسانی را مایوس می کند، آنها مرد راه نیستند و اگر بی خبر از دشواری ها و با خویش بینی ساده لوحانه قدم در راه گذارند، در همان ابتدا از رفتن منصرف می شوند. راه تاریخ، راه مجاهده و کشش و کوشش است و این راه را با قدم همت و با پشتوانه اندیشه و نظر باید پیمود.